



و روستاهای مران ساخت و از اولین لحظه جنگ تا آخرین لحظه پیوسته ایستادگی کرد.

◀ مستعد رشد و سعادت

عبدالملک و بدرالدین پسر و پدر ارتباطات معنوی و روحی نیرومندی با هم داشتند. وجود «حسین» برادر بزرگ‌تر او این ارتباط قلبی را به روشی دیگر شفاف‌تر و صیقلی‌تر کرده و چندان به دانش عبدالملک افزود که او را در تقویت نمودهای هویتی اعم از علمی، اجتماعی و سیاسی کمک کرد. به این ترتیب این کودک باهوش از دامان پدر به آغوشی مهربان برادر منتقل شد؛ برادری که برای او پدر معنوی و اسوه‌ای در خور افتخار بود.

برادرش حسین در آن زمان نماینده پارلمان یمن در صنعا بود. عبدالملک در تمام مدت حضور خود در صنعا از محضر برادر استفاده کرد. او پس از گذراندن ۱۵ سال زندگی در روستا و در میان کوه‌های سر به فلک کشیده حیدان و مزارع آل الصیفی و ضحیان، در صنعا با دنیای جدیدی روبه‌رو شد. سید در آنجا با ابعاد فکری متنوعی مواجه شد که از آن میان کشش وی به سمت دنیای سیاست بیشتر بود. او در آنجا به جای سرگرم شدن در فرهنگ پرزرق و برق شهری و برقراری دوستی و روابط با افراد و شخصیت‌های مختلف از گرایش‌ها و وابستگی‌های مختلف حزبی و جغرافیایی و ایدئولوژیکی، به مطالعه و پیگیری اخبار سیاسی پرداخت و به تناسب شرایط حاکم بر جامعه در اواسط دهه ۹۰ و نیز به میزان توجه برادرش به جزئیات حوادث در بحث و مناقشه درباره تحولات و اوضاع روز شرکت می‌کرد... تا اینکه ناگاه خود را در موقعیت جدیدی برای ترک وطن دید.

عبدالملک در نخستین سفر خود عازم ایران شد و این اتفاق زمانی افتاد که پدرش بدرالدین حوثی از سوی مقامات یمنی عنصر نامطلوب تشخیص داده شد و با اینکه به عنوان یک شهروند یمنی از تمام حقوقی که در قانون اساسی تعریف شده بود، برخوردار بود، نظام حاکم تصمیم گرفت او را به دلیل مسائل سیاسی و مذهبی از کشور تبعید کند. اینچنین بود که بی‌معطلی چمدانش را بست و همراه پدر پیر خود عازم سفر شد. پدرش او را برای همراهی در این سفر و این مهاجرت اجباری برگزیده بود. آن‌ها در تهران رحل اقامت افکندند.

◀ سرشار از معنویت

این دو مسافر که از شمالی‌ترین نقطه یمن به جایی در شرق زمین آمده بودند، انسان‌هایی ساده و معصوم، ساده دل و پاک مثل هر انسان معمولی دیگر؛ تنها چیزی که داشتند اخلاق پاک و علم سرشارشان بود. اما دراین برهه اتفاق دیگری رخ داد. وزارت اطلاعات ایران یک گفت‌وگوی تلفنی را از منزل بدرالدین الحوثی در تهران با آمریکا شنود کرد درحالی که بدرالدین و پسرش مطمئن بودند هیچ تماسی با آمریکا نداشته‌اند... آیا این یک دردسر بزرگ بود یا حتی بیشتر از آن...؟ وزارت اطلاعات تحقیقاتی را در این باره آغاز کرد و مشخص شد میهمان آن‌ها با آمریکا تماس گرفته است.

◀ این میهمان دردسرساز چه کسی بود؟

این میهمان دوست این خانواده بود. او از عراق با بدرالدین و پسرش در ایران تماس گرفته بود درحالی که آن‌ها لحظه‌ای تصور نمی‌کردند آن دوست مأمور سازمان جاسوسی آمریکا باشد و سیا حتی در ایران هم تحرکات آن‌ها را زیر نظر بگیرد. آن‌ها خودشان هم نمی‌دانستند تا این اندازه مهم هستند؛ زیرا فعالیت‌های تبلیغی و سیاسی‌شان در یمن به قدری خودجوش و مردمی بود که تصور نمی‌شد حساسیت کسی را برانگیزد و چنین تصویری را از آن‌ها به وجود بیاورد، باوجود اینکه در آن زمان هنوز جنبش



سید حسین بدرالدین الحوثی در حین مقاومت در برابر توپ و تانک و هواپیماهای دشمن همراه با جمع کوچکی از افراد خود در منطقه جرف سلمان در حالی که در مقابل حمله شدید دشمن مقاومت می‌کرد، به شهادت رسید. پس از او عبدالملک در روستایی موسوم به «جمعه» فرماندهی گروه رزمندگان را برای شکستن محاصره جرف سلمان به عهده رفت

انصارالله شکل نگرفته بود و هنوز مشی ضد آمریکایی و ضد اسرائیلی اتخاذ نکرده بود و این نشان می‌دهد آمریکایی‌ها زودتر از خود خاندان حوثی به اهمیت کار آن‌ها پی برده بودند.

وقتی وزارت اطلاعات ایران، حقیقت را برایشان گفت، آن‌ها به شدت شوکه شده بودند. ۲۰ سال بعد وقتی همان دوست را در صفوف ارتشی دیدند که آتش جنگ را در صعدۀ علیه آن‌ها شعله‌ور کرده، فقط به جرم اینکه آن‌ها می‌گفتند مرگ بر آمریکا، حقیقت برایشان بیش از همیشه روشن شد. اما اکنون پس از طی سالیان طولانی که توانسته‌اند جامعه یمن را در برابر خطرات مکر آمریکا مصون و آن را بر اساس آموزه‌های قرآنی ایمن‌سازی کنند، دیگر جاسوسی امثال این فرد برایشان اهمیتی ندارد. آموزه‌هایی که سید حسین بدرالدین پایه گذار آن بود و شخص عبدالملک به عنوان دانشجوی مکتب برادر یکی از نخستین پیشگامانی که به این جامعه قرآنی پیوست و با شور و اشتیاق فراوان در تمام فعالیت‌های جوانان مؤمن شرکت می‌کرد... تا اینکه در سال ۲۰۰۶ دست تقدیر او را به عنوان رهبر جنبش انصارالله برگزید و پرچم هدایت این گروه را پس از شهادت برادرش حسین در اثنای جنگ سپتامبر ۲۰۰۴ به دست او داد.

سید حسین بدرالدین الحوثی در حین مقاومت در برابر توپ و تانک و هواپیماهای دشمن همراه با جمع کوچکی از افراد خود در منطقه جرف سلمان در حالی که در مقابل حمله شدید دشمن مقاومت می‌کرد، به شهادت رسید. پس از او عبدالملک در روستایی موسوم به «جمعه» فرماندهی گروه رزمندگان را برای شکستن محاصره جرف سلمان به عهده رفت.

عبدالملک چند روز پیش از شهادت برادر، نامه‌ای را از او دریافت کرد با مضمون رهنمودهایی از یک راهبر نظامی برای مقابله با دشمن. این نامه بیشتر شبیه یک وصیت‌نامه برای به دوش